روایت سفر ۳۷ روزه یک نابینا

جنگیدن با چشمان بسته

مسعود طاهریان

بیماری رتینیت پیگمنتوزا (Retinitis Pigmentosa) به اختصار آرپی، به کروهی از بیماری‌های ارثی شبکیه گفته می‌شود که به‌طور پیش‌رونده و تدریجی باعث کاهش بینایی و مشکل دید در شب می‌شود. در پی آن رفته‌رفته میدان دید محدود شده و در مرحله بعدی دید مستقیم با جانبی بسیار کاهش می‌یابد و درنهایت می‌تواند باعث نابینایی فرد شود. در حال حاضر هیچ مداخله پزشکی‌ای قادر به درمان یا توقف پیشرفت این بیماری درافراد مبتلا نیست. مؤسسه حمایت از بیماران چشمی آربی، مؤسسه‌ای مردم‌نهاد و غیرانتفاعی درعرصه کشوری است که در سال ۱۳۸۰ با مجوز نیروی انتظامی به شماره ثبت ۱۴۱۵۲ تاسیس شده است. این مؤسسه به عنوان اولین و تنها مرکز تخصصی در حوزه بیماری آربی کشور، خدمات تشخیصی و درمانی و حمایت‌های مالی و اجتماعی را به افراد مبتلا به بیماری چشمی آربی و خانواده‌های آنها ارائه می‌دهد. تاکنون با تلاش و کوشش کارکنان این مؤسسه، نزدیک به هفت هزار بیمار در سنین مختلف از سراسر کشور شناسایی شده و تحت پوشش قرار گرفته‌اند.

هیچ‌هایکینگ با عصای سفید

چگونگی سفر برای افراد نابینا در گفت‌وگو با حمیدرضا رضایی، کوله‌کرد نابینا در مؤسسه حمایت از بیماران آربی انجام شد که از مهرماه سال ۱۴۰۰ برگزاری سلسله نشست‌ها و مصاحبه‌هایی با موضوعات مختلف و با هدف واکاوی آسیب‌های اجتماعی ناشی از معلولیت بینایی آغاز شده است.

موضوع مصاحبه پیش‌رو سفر برای افراد نابینا و کم‌بینا است؛ فعالیتی که در نگاه اول شاید انجام آن برای یک فرد نابینا و کم‌بینا، سخت و حتی ناممکن باشد.

حمیدرضا رضایی، نابینایی که یک سفر ۳۷روزه به دور ایران داشته، از تجربه سفر در شرایط نابینایی می‌گوید. او در آموزش و پرورش استثنائی معلم دانش‌آموزان نابینا و کم‌بینا است و در رشته تاریخ ایران باستان تا مقطع کارشناسی ارشد تحصیل کرده است. علاقه بسیاری به سفر و کردن اُرو از بر آن داشته است که باوجود نابینایی سفری از نوع کوله‌گردی و هیچ‌هایک را پیش بگیرد.

◆ یکی از تفریحات انسان، سفرکردن است. اشکال سفر چیست و چه اهدافی می‌تواند داشته باشد؟

سفرها متفاوت هستند. یک نفر ممکن است به سفر کاری بپردازد یا در دانشگاه شهر دیگری پذیرش شده باشد و بخواهد برای مصاحبه به آن شهر سفر کند. یکسری سفرها هم هستند که جنبه تفریحی دارند و افراد به‌صورت خانوادگی سفر می‌کنند. این سفرها هم شکل‌های متفاوتی دارند. مثلاً گاهی شما به شهر دیگری سفر می‌کنید برای رفتن به مزار دوستی در آن شهر. مثلاً من از شیراز می‌روم به منزل دوستی در اصفهان و دوستم یکی دو جای این شهر را به من نشان می‌دهد. گاهی ممکن است شما بخواهید خودتان به چند شهر به‌صورت بی‌دربی سفر کنید. گاهی ما سفر می‌کنیم که دوستی را ببینیم. گاهی برایمان مهم است که اماکن تاریخی را ببینیم. گاهی اماکن تفریحی برایمان مهم هستند. ممکن است این اماکن تفریحی در شهر باشد و ممکن است اماکن طبیعی بیرون از شهر باشد؛ اما یک زمان شما می‌خواهید سفری بکنید که در متن جامعه و با مردم در ارتباط باشید. اصلا می‌خواهید سفر برایتان داشته باشید. اینکه مدام بخواهید از تاکسی اینترنتی استفاده کنید، می‌دانید که چه هزینه‌هایی دارد. استفاده از هواپیما هم با این هزینه‌های گران، هزینه سفر را واقعا بالا می‌برد. این است که ارزان سفرکردن، داستان دیگری دارد. این شکل از سفر در دنیا باب شده و در ایران هم تا حدی وارد شده است. افراد سعی می‌کنند سفر ارزان داشته باشند و درعین‌حال با مردم جامعه هم ارتباط بیشتری داشته باشند. وقتی می‌رویم مثلا، پذیرش شب شما به لبخند نمی‌زند. چون می‌خواهد از شما پول بگیرد. بعد هم به اتاقتان می‌رود. هر جا هم که می‌خواهید بروید، با تاکسی اینترنتی می‌روید. در این صورت، آن ارتباطی را که باید با مردم داشته باشید، ندارید ولی در سفرهای ارزان‌قیمت، دیگر لوکس‌بودن سفر برای شما مهم نیست. کیفیت امکانات آن‌قدر برای شما مهم نیست که مثلا در هتل پنج‌ستاره باشید. در این نوع سفرها حتی خود هتل هم مهم نیست. ممکن است یک نفر کمپ بزند. چادر و وسایل مورد نیاز به همراه داشته باشد و کنار خیابان، جاده، بیابان، جنگل و هرجا که مناسب باشد. کمپ بزند یا درِیک همپانیدر خیابی ارزان اتاق بگیرد. در کشورهای دیگر هاستل‌ها هستند که متاسفانه ما در ایران نداریم. هاستل، اقامتگاهی است که هم ارزان‌بهاست، هم امکانات خوبی دارد؛ اما با کیفیت پایین است. درعین‌حال ممکن است چند غریبه‌ای که تازه‌حال است با یکدیگر را نبینده‌اند. در یک اتاق باشند. این چیزی است که شما در کشورهای غربی می‌بینید. فقط یک کلمه به شما می‌دهند که امنیت وسایلتان تامین شود. بقیه‌اش دیگر چیز خاصی نیست. ۱۰ تا تخت، شش تا تخت و حتی گاهی ۲۰ تا تخت کنار هم است. گاهی هم اتاق یک تخته هم پیدا می‌کنید؛ اما با چند دلار بیشتر. هاستل‌ها بسیار بسیار ارزان‌تر از هتل‌ها هستند. ممکن است برای اسکان در یک هتل مثلا ۱۰۰ دلار بدهید و در هاستل ۱۰ دلار، هشت دلار و حتی گاهی پنج دلار بدهید. حتی تا دو سه دلار هم در کشورهای مختلف پیدا می‌شود. بستگی به امکانات آن دارد. در هتل اتاق مستر است و همه چیز هم در اختیار خودتان است؛ اما در هاستل‌ها گاهی ممکن است یک اتاق در اختیار شما باشد. گاهی هم نه. ممکن است شما با پنج نفر دیگر در یک اتاق باشید. یک نفر خرناس می‌کشد. یکی دیر وقتی سفر به این شکل سفر کند. یک جور سفر رویایی است؛ اما در ایران این‌گونه سفرکردن خیلی سخت است. در جزء مهمانپذیرها هم که اتاق می‌گیرید، معمولا در اختیار خودتان است. هنوز چنین چیزی در ایران خیلی جا نیفتاده است. به‌طورکلی وقتی سفر به این شکل باشد، می‌رود به استقبال این داستان‌ها...

◆ سفرکردن برای افراد نابینا چگونه ممکن می‌شود؟

سفرکردن برای افراد نابینا، با توجه به تکنولوژی موجود، خیلی ساده شده است. یک فرد نابینا الان می‌تواند به راحتی با گوشی تلفن خود بلیت قطار، هواپیما یا اتوبوس را به‌صورت اینترنتی بگیرد. برای رفتن به محل فرودگاه، راه‌آهن یا ترمینال هم می‌تواند تاکسی اینترنتی بگیرد. در ادامه می‌تواند از راننده یا هر کسی دیگری کمک بگیرد برای اینکه خودش را برساند به وسیله نقلیه مورد نظر. در فرودگاه که به استقبال مسافر نابینا می‌آیند و او را مراقبت می‌کنند. در مقصد هم فرد می‌تواند با شخص کنار دستی خود صحبت کند و کمک بگیرد. مردم ما هم اهل همکاری هستند و دوباره با کوپنی تاکسی اینترنتی می‌گیرید و به مقصد می‌روید. یعنی خیلی ساده است. امروزه سفرکردن بسیارسیار ساده شده است. تقریبا شما همه کار را با استفاده از اینترنت انجام می‌دهید. مدت زیادی از سفر را هم در وسیله نقلیه نشسته‌اید. بخشی را در تاکسی اینترنتی هستید و بخشی هم در وسیله نقلیه شهری. فقط مسئله سوار و پیاده شدن است که آن هم افراد همراهی می‌کنند. اگر می‌خواهید مثلا بگویید، آن را هم اینترنت رزرو می‌کنید. اگر به دنبال مسافرخانه یا هتل ارزان باشید، آن‌هم در اینترنت یافت می‌شود و می‌توانید رزرو کنید. اگر بخواهید به خانه دوستتان بروید هم به همین شکل است. با خودتم به استقبال شما می‌آید یا اینکه تاکسی اینترنتی می‌گیرید. این خیلی ساده است؛ اگر بخواهیم بخت بینایی را هم در نظر بگیریم، در سفرهای ارزان دیگر آن سهولتی که سفر و وسایل نقلیه اینترنتی و هتل دارد، فراهم نیست. دیگر شما نمی‌توانید از این امکانات استفاده کنید. در بحث حمل‌ونقل، شما یک سفر یک یکینگ دارید؛ یعنی شما تمام وسایل مورد نیاز خود را می‌ریزید در یک کوله‌پشتی و حرکت می‌کنید. این یک سفر ارزان است که ممکن است بروید مهمانپذیر یا جاهای ارزان‌تر. ممکن است با شخصی آشنا شوید که مکانی برای اسکان دارد؛ ولی اگر بخواهید از بالا برانژ شود. همین نمایشگاه. شما می‌توانید تمام وسایل حمل‌ونقل و حتی وسیله نقلیه بین شهری را هم کنار بگذارید؛ یعنی بروید به سمت هیچ‌هایک کردن. هیچ‌هایک، در اصطلاح به معنای مراه‌سواری است. به نوعی رایگان‌سواری است؛ یعنی شما سعی می‌کنید که حتی‌الامکان پولی ندهید. مگر اینکه ناچار باشید و ارزان‌قیمت باشد. به این شکل سفرکردن آن اسناب هم می‌گویند؛ درواقع برای اتومبیل به سبک خاصی دست بلند می‌کنید. معمولا دست راست را بالا می‌برند. به‌طوری‌که چهار تا انگشت دست بسته و فقط شست باز است و دست را تکان می‌دهند. در کشورهای دیگر این خوب شناخته شده است؛ اما در ایران ممکن است معنای خوبی از آن استنباط نشود و راننده فکر کند که فحش می‌دهید.

بنابراین ما دو نوع سفر داریم؛ یک زمان شما می‌توانید کوله‌پشتی را بردارید؛ ولی نخواهید در مورد حمل‌ونقل امساک کنید و بخواهید به خودتان سخت بگیرید. از همان تاکسی‌های اینترنتی، اتوبوس، قطار و هواپیما استفاده کنید؛ ولی در بحث هتلینگ و اقامت از قطارهای ارزان استفاده کنید یا مثلا در مرحله ارتباط بگیرید؛ ولی اگر بخواهید سفر را از این هم ارزان‌تر کنید، آن موقع دیگر بحث اتوباستاپ و هیچ‌هایک پیش می‌آید و شما می‌توانید در مورد حمل‌ونقل هم هزینه را پایین بیاورید. دو تا هزینه اصلی سفر اقامت و حمل‌ونقل است. در مورد هتل که آدم در خانه هم، غذا می‌خورد. هزینه دیگر بلیت اماکن است که معمولا برای افراد دارای معلولیت با رایگان است یا نیم‌بها. در سفرهای این‌چنینی که فرد می‌خواهد ۱۰ تا استان را ببیند، کسی سوغات نمی‌برد. چون شما فقط یک کوله‌پشتی دارید و نمی‌توانید وسایل اضافه در آن بگذارید. شما در این سفر فقط سبز می‌کنید. شما می‌توانید فقط بر هتلینگ تمرکز کنید که بخواهید برای اقامت هزینه آن‌چنانی بدهید و سفر یک یکینگ داشته باشید. برای افراد نابینا کمی جرئت می‌خواهد که در بحث حمل‌ونقل هم به فبلد هیچ‌هایک ورود شوید که هزینه زیادی متحمل نشوید.

◆ هدف شما از این سفر چه بود؟

اولین هدفی که من از سفر داشتم این بود که دلم می‌خواست سفر مستقل داشته باشم. نمی‌خواستم کسی باشد که من بخواهم با او اهماهنگ شوم و خواهش کنم که با هم همراه شویم. متاسفانه کسانی که مثل ما مشکلات جسمانی دارند، به‌ویژه بینایی باید از این و آن خواهش کنیم. هزینه‌اش را هم بپردازیم. در نهایت منتی هم سرمان باشد که یک نفر با ما همراهی کرده است. هیچ چیز به اندازه استقلال لذت‌بخش نیست. در هر زمینه‌ای، به ویژه این زمینه. من دوست داشتم این کار را به طور مستقل انجام دهم. البته من قبل‌ها هم مستقلا سفر کرده بودم؛ اما به سبک یک‌یکینگ یا هیچ‌هایکینگ نبود. یک سفر لوکس بود. من سال ۹۵ رفتم دوبی. معمولا در بهمن‌ماه نمایشگاه تجهیزات پزشکی با عنوان «عرب‌هلس» در دوبی برگزار می‌شود. من از پزشکان و افرادی که در حوزه تجهیزات پزشکی و بیمارستانی بودند و داشتند به دوبی می‌رفتند، خواهش کرده که اگر می‌شود با هم برویم. هیچ‌کس حاضر نشد و با همراه شود. خیلی‌هایشان هم بلیت گرفته بودند یا می‌خواستند بگیرند؛ اما با من همراه نشدند؛ بنابراین من تنها سفر کردم و چه بهتر. چون این سفر مقدمه‌ای شد که من بعدا دست به سفرهای دیگری بزنم. من خیلی راحت رفتم فرودگاه و با هواپیما رفتم. خیلی راحت از فرودگاه بیرون آمدم و به دوبی رفتم. در آنجا خیلی راحت حرکت می‌کردم. حتی در خیابان‌ها راه می‌رفتم. انگار که خیابان‌های شیراز بود. این مقدمه‌ای شد که دیگر نروم به کسی رو بزنم و خواهش کنم که با من همراه شود. جالب است که در هتلی که بودم، ایرانی خیلی زیاد بود. باز هم ارزشش خواهش کردم که با هم برویم نمایشگاه. چون این نمایشگاه خیلی بزرگ است و آدم مبان آن همه غرفه گم می‌شود؛ اما هموطنان ایرانی به هیچ عنوان در آنجا با من همکاری نکردند. این هم اتفاق خوبی بود. چون باعث شد که من به تنهایی راه بیفتم. سوار مترو شوم و از آنجا بروم نمایشگاه تجارت جهانی. از آن دیدن دبی، دوباره برگردم و از مترو استفاده کنم. آزاسی هم نگرفتم. با اینکه هتل آزاسی داشت. دیگر این کاری نگفت؛ اگر بخواهید به ما میترجم می‌دهیم. گفتم من از مجموعه هموطنان ایرانی خیری ندیدم. مترجمتان را هم نمی‌خواهم. خودم می‌روم و کارم را خودم انجام می‌دهم و پول به مترجم نمی‌دهم. خودم رفتم و کارم را انجام دادم. این اتفاق حس خیلی خوبی به من داد. باعث شد که من سال بعد بروم ترکیه و در آنجا به شکل دیگری عمل کنم. در سفر اول من فقط دوبی رفتم و خارج از آن؛ اما در ترکیه در شهرهای مختلف حرکت کردم؛ ولی باز هم شکل یک‌یکینگ و هیچ‌هایکینگ نداشت؛ اما در سال ۹۸ این استارت را در ایران زدم و به طور مستقل این کار را کردم.

من سفر را دوست دارم و دلم می‌خواست سفرهای زیادی را تجربه کنم. نکته دیگر این بود که دوست داشتم این سفر جنبه مردم‌شناسانه داشته باشد. اینکه در یک چهارپوارای به نام اتوبوسیا و وسیله نقلیه باشم. با هیچ کس مرتبط نباشم و بروم در یک هتل. این شکل سفر برایم فایده‌ای نداشت. می‌خواستم حداکثر ارتباط را با مردم داشته باشم. بتوانم همه جا را حس کنم. بیابان، جنگل، خیابان و شهر را کنم کنم و به آن نزدیک باشم. نه اینکه در یک چهارپوارای و چهار چرخ دارد. بنشینم و حرکت کنم. این‌طوری آدم متوجه چیز خاصی نمی‌شود.

◆ به عنوان یک فرد نابینا، برای انجام این سفر چه دغدغه‌هایی داشتید؟

به‌هرحال سفر را شروع کردم. اولش هم خیلی می‌ترسیدم. اینکه چه اتفاقی می‌افتد. چه می‌شود، چه نمی‌شود؟ در فضای مجازی کسانی را که به این شکل سفر می‌کردند، دنبال می‌کردم. حتی خانم‌هایی اینرانی بودند که به کشورهای خطرناک سفر می‌کردند. کشورهایی مثل کلمبیا. با خودم می‌گفتم که چرا من این کار را نکنم. خیلی با خودم کلنجار می‌رفتم. اینکه پولش چند جقدر و مسائلی از این قبیل. تا اینکه سال ۹۵، ۳۵۸ میلیون پول در حسابم گذاشتم و گفتم که ممکن است این سفر ارزان درنیاید. من می‌روم. هر چه باداباد. ممکن است اتفاقی بیفتد؛ اما تا کی این دست آن دست کنم. بالاخره من باید به این سفر بروم.

◆ سفرتان را چگونه و از کجا آغاز کردید؟

من استان‌های شمال و شمال غرب کشور را نرفته بودم و تجربه نداشتم. فکر کردم که به این استان‌ها سفر کنم. چون استان‌های کوچک‌تری بودند و حمل‌ونقل در آنها خیلی راحت‌تر و مسافت‌ها کوتاه‌تر است. در فصل تابستان هوا هم در این استان‌ها بهتر است. این شد که از شیراز حرکت کردم و به اصفهان رفتم. از اصفهان به غرب و شمال غرب کشور. استان‌هایی مثل قزوین، همدان، البرز، آذربایجان‌ها، اردبیل، کردستان، کرمانشاه، ایلام، لرستان. چهارمحال و بختیاری را رفتم. در بعضی از این استان‌ها یک روز را دیدم. بعضی را دیدم و در بعضی استان‌ها روستاها را هم گشتم. به اماکن تاریخی رفتم. حتی اماکن طبیعی خارج از شهر را هم رفتم.

شعار من این بود که نخست ایران‌گردی. سپس جهان‌گردی. خیلی جاها را در ایران داریم که واقعا دیدنی است و می‌توانیم برویم ببینیم که هیچ جای دنیا هم نیست. خیلی‌ها یول‌های آنچنانی می‌دهند و به ترکیه می‌روند. من آنجا را هم رفته‌ام. نمی‌گویم جای بدی است؛ اما پتانسیل ایران بسیار بالاتر از کشورهای دیگر است. کشوری مثل ارمنستان اصلا جایی ندارد. گرجستان همین‌طور ولی ایران در بحث توجیحی: چه تاریخی و چه طبیعی ظرفیت‌های زیادی دارد. در استان قزوین روستایی بود که در کنار آن دریاچه‌ای به نام اوان بود. من از آنجا یک بست در صفحه اینستاگرام گذاشتم و هدفم این بود که ما باید اول دریاچه اوان خودمان را ببینیم. بعد برویم دریاچه وان ترکیه را ببینیم. اگرچه به لحاظ وسعت و زُرها دریاچه اوان، دریاچه کوچکی است؛ اما با قایق قیاس و اون در ترکیه نسبت‌ها را جزا ما دریاچه اوان را در کشور خودمان نشناسیم و دریاچه و شهر وان در ترکیه را خوب بشناسیم. این وسیله نقلیه‌ای که همین. اول باید یک روان‌شناسی از طرف مقابل داشته باشیم و بعد بتوانیم سریع ارتباط برقرار کنیم. در تاکسی شهری، در اتوبوس، هواپیما و حتی در اماکن تاریخی و تفریحی و حتی در مغازه‌ها باید با مردم آمیخته باشید. باید ارتباط برقرار کنید. فرقی نمی‌کند جنسیت چیست. پیر یا جوان است و از کدام طبقه اجتماعی است. باید بتوانید ارتباط برقرار کنید با هدف رفع مسائل و نیازهایی که دارید. فرض کنید به یک مکان تاریخی می‌روید. باید بتوانید سریع با راهنمای آنجا و مردمی که در آنجا هستند، ارتباط بگیرید. من در نتیجه همین ارتباطاتی که برقرار می‌کردم، می‌رفتم به خانه آدم‌هایی که تا دو ساعت قبل همدیگر را ندیده بودیم و من را دعوت می‌کردند؛ البته این طور هم نبود که هرکس دعوت کند من بلافاصله بپذیرم. روان‌شناسی می‌کردم که آیا صلاح است دعوتش را بپذیرم یا خیر. بالاخره آدم باید یکسری مسائل احتمالی را هم در نظر بگیرد. گاهی ممکن است یک نفر فقط تعارف کرده باشد. چون ما ایرانی‌ها خیلی تعارف می‌کنیم. گاهی ممکن است خطری آدم را تهدید کند. همه آدم‌ها حس خوب و نیکو ندارند. ممکن است اهداف و اغراضی ناخوشایند در پس دعوت بعضی‌ها باشد. به‌هرحال این مراقبت‌ها را می‌کردم و هر کسی هم باید این کار را بکند. می‌خواهم بگویم به دلیل این روابط عمومی من خیلی جاها را رفتم. یک شب وقتی خانه کسی بودم که هیچ وقت همدیگر را ندیده بودیم. از خودم می‌پرسیدم که فکر می‌کنی فردا شب کجا باشی؟ یعنی این‌قدر هیجان‌انگیز بود. هیچ چیز از قبل مشخص نبود. چون من از قبل هتل یا مهمانپذیر نمی‌گرفتم. می‌رفتم به آن شهر و هر چه باداباد. مهمانپذیر پیدا می‌شد یا نمی‌شد. من می‌توانستم از قبل این کار را بکنم؛ ولی نمی‌کردم. چون می‌خواستم خیلی همه چیز با برنامه نباشد. واقعا یک چالش بود. می‌خواستم در شرایط سخت قرار بگیرم و ببینم که من در شرایط سخت چه کار می‌کنم.

من قبل از اینکه به تبریز بروم، می‌توانستم یک مهمانپذیر بگیرم؛ ولی نگرفتم. فکر می‌کنم ساعت پنج و شش عصر بود که وارد تبریز شدم. البته به امید خانه معلم بودم؛ ولی گفتند ما به معلم مرد مجرد خانه معلم نمی‌دهیم. این هم نمی‌دانم چه داستانی بود که هیچ جا خانه معلم به من ندادند. خیلی توی تبریز گشتم. فکر می‌کنم از ساعت پنج و شش تا ۱۲ شب گشتم تا بالاخره یک جایی را پیدا کردم. به هر حال این مسائل پیش می‌آمد؛ بنابراین ارتباطات خیلی مهم است و خوشبختانه من ارتباطات زیادی برقرار کردم و با دوستان زیادی آشنا شدم که بعد از سه سال و نیم همچنان برجاست. تجربه بسیار خوبی بود. مثلا در کرمانشاه من رفتم خانه کسی که اصلا قبل از آن همدیگر را نمی‌شناختیم. در سنندج همین پیش آمد و خیلی جاهای دیگر. مسئله دیگر این است که باید خلافیت داشته باشیم. باید روش حل مسئله را یاد بگیریم که وقتی یک مشکل یا دشواری برایمان پیش آمد، بتوانیم آن را حل کنیم و به جای اینکه خودمان را ناراحت کنیم، به این فکر کنیم که چطور می‌توانیم این وضعیت را مدیریت کنیم. مثل همان شرایط مدرسه. من ابتدا سعی کردم صبوری کنم و آرام باشم که ببینم باید چه کرد. اینها از ویژگی‌های مهمی است که یک فرد در سفر باید داشته باشد. مثلا در قزوین یک جا وسط بیابان گیر افتاده بودم. دو ساعت توی آفتاب بودم و هیچ ماشینی من را سوار نمی‌کرد. به یاد دارم که تقریبا انتهای شهر همدان بودم و می‌خواستم بروم شهر سلطانیه زنجان. مدت طولانی کنار جاده ایستادم. مسائل زیادی در این سفر داشتم و این سفر برای خودش داستانی است.

◆ برای اینکه افراد نابینا و کم‌بینا بتوانند سفرلذت‌بخش را تجربه کنند، چه ابزارهایی وجود دارد؟

در مورد ابزارهای مورد استفاده، راستش من از چندان ابزاری استفاده نکردم. یک کوله‌پشتی داشتم و عصای سفید. علاوه بر آن یک عصای گوه‌نوردی را هم با خودم کند تا تمام دوست داشتم و دلم می‌خواست سفرهای زیادی را تجربه کنم. نکته دیگر این بود که دوست داشتم این سفر جنبه مردم‌شناسانه داشته باشد. البته اینکه در یک چهارپوارای به نام اتوبوسیا و وسیله نقلیه باشم. با هیچ کس مرتبط نباشم و بروم در یک هتل. این شکل سفر برایم فایده‌ای نداشت. می‌خواستم حداکثر ارتباط را با مردم داشته باشم. بتوانم همه جا را حس کنم. بیابان، جنگل، خیابان و شهر را کنم کنم و به آن نزدیک باشم. نه اینکه در یک چهارپوارای و چهار چرخ دارد. بنشینم و حرکت کنم. این‌طوری آدم متوجه چیز خاصی نمی‌شود.

◆ به عنوان یک فرد نابینا، برای انجام این سفر چه دغدغه‌هایی داشتید؟

به‌هرحال سفر را شروع کردم. اولش هم خیلی می‌ترسیدم. اینکه چه اتفاقی می‌افتد. چه می‌شود، چه نمی‌شود؟ در فضای مجازی کسانی را که به این شکل سفر می‌کردند، دنبال می‌کردم. حتی خانم‌هایی ایرانی بودند که به کشورهای خطرناک سفر می‌کردند. کشورهایی مثل کلمبیا. با خودم می‌گفتم که چرا من این کار را نکنم. خیلی با خودم کلنجار می‌رفتم. اینکه پولش چند جقدر و مسائلی از این قبیل. تا اینکه سال ۹۵، ۳۵۸ میلیون پول در حسابم گذاشتم و گفتم که ممکن است این سفر ارزان درنیاید. من می‌روم. هر چه باداباد. ممکن است اتفاقی بیفتد؛ اما تا کی این دست آن دست کنم. بالاخره من باید به این سفر بروم.

◆ سفرتان را چگونه و از کجا آغاز کردید؟

من استان‌های شمال و شمال غرب کشور را نرفته بودم و تجربه نداشتم. فکر کردم که به این استان‌ها سفر کنم. چون استان‌های کوچک‌تری بودند و حمل‌ونقل در آنها خیلی راحت‌تر و مسافت‌ها کوتاه‌تر است. در فصل تابستان هوا هم در این استان‌ها بهتر است. این شد که از شیراز حرکت کردم و به اصفهان رفتم. از اصفهان به غرب و شمال غرب کشور. استان‌هایی مثل قزوین، همدان، البرز، آذربایجان‌ها، اردبیل، کردستان، کرمانشاه، ایلام، لرستان. چهارمحال و بختیاری را رفتم. در بعضی از این استان‌ها یک روز را دیدم. بعضی را دیدم و در بعضی استان‌ها روستاها را هم گشتم. به اماکن تاریخی رفتم. حتی اماکن طبیعی خارج از شهر را هم رفتم.

شعار من این بود که نخست ایران‌گردی. سپس جهان‌گردی. خیلی جاها را در ایران داریم که واقعا دیدنی است و می‌توانیم برویم ببینیم که هیچ جای دنیا هم نیست. خیلی‌ها یول‌های آنچنانی می‌دهند و به ترکیه می‌روند. من آنجا را هم رفته‌ام. نمی‌گویم جای بدی است؛ اما پتانسیل ایران بسیار بالاتر از کشورهای دیگر است. کشوری مثل ارمنستان اصلا جایی ندارد. گرجستان همین‌طور ولی ایران در بحث توجیحی: چه تاریخی و چه طبیعی ظرفیت‌های زیادی دارد. در استان قزوین روستایی بود که در کنار آن دریاچه‌ای به نام اوان بود. من از آنجا یک بست در صفحه اینستاگرام گذاشتم و هدفم این بود که ما باید اول دریاچه اوان خودمان را ببینیم. بعد بروییم دریاچه وان ترکیه را ببینیم. اگرچه به لحاظ وسعت و زُرها دریاچه اوان، دریاچه کوچکی است؛ اما با قایق قیاس و اون در ترکیه نسبت‌ها را جزا ما دریاچه اوان را در کشور خودمان نشناسیم و دریاچه و شهر وان در ترکیه را خوب بشناسیم. این وسیله نقلیه‌ای که همین. همه هزینه‌ای که ما می‌کنیم، می‌تواند در کشور خودمان صرف شود و در نتیجه آن اشتغال‌زایی و کارآفرینی به وجود بیاید. این هم هدف دیگری از سفر من بود؛ اما هدف مهم‌تر من این بود که دوستان نابینا و کم‌بینا به این باور برسند که اگر من سفر رفتم و توانستم، پس برای دیگران هم قابل انجام است و چیز دور از دسترسی نیست. (اقل من اولین نفر باشم که این کار را کردم که بقیه هم ترغیب شوند و این کار را انجام دهند. از طرفی در مردم جامعه هم وقتی ببینند که فردی به رغم معلولیت بینایی جسارت و جرئت می‌کند بیرون بیاید و به این سبک و سیاق سفر بروم، خیلی برایشان جالب است. ما باید روابط عمومی خوبی داشته باشیم. در جهان، جهان آزاد است.

◆ افراد نابینا و کم‌بینا برای گرفتن محل اسکان و وسایل حمل‌ونقل، خیلی مشکل دارند. چه نرم‌افزاری وجود دارد که آنها را در این زمینه‌ها هم کمک کند؟

تمام شرکت‌های اتوبوس‌رانی و هتل‌ها، برای خودشان سایت مستقل دارند. خیلی راحت با یک سرچ ساده در گوشی می‌توانید آنچه را مد نظر دارید، پیدا کنید. در این سایت‌ها هم بخش تماس با ما وجود دارد که می‌توانید تلفنی تماس بگیرید و هم گزینه‌هایی دارد که کار رزرو را انجام دهید. چه وسیله حمل‌ونقل؛ یعنی هواپیما، اتوبوس و قطار. چه هتل. مهمانپذیر و هرگونه اقامتگاهی که باشد. اگر مشکلی هم پیش آید، شماره تماس وجود دارد که بگویید من نمی‌توانم اینترنتی بگیرم. بلد نیستم. شما یک شماره کارت به من بدهید که پول را به حسابتان واریز کنم. عکسش را در واتساپ برایتان می‌فرستم. همگی هم شماره شبکه‌های اجتماعی، چه داخلی و چه خارجی را دارند. برای من پیش آمد که یک سایت مشکلی داشت و من نمی‌توانستم هتل بگیرم. البته این رزرو هتل ربطی به آن سفر نداشته است. من برای کاری می‌خواستم سال ۱۴۰۱ به تهران بیایم. هتل‌های زیادی را چک کردم؛ اما جا نبود. بالاخره یک هتل پیدا کردم. هر چه سعی می‌کردم با گوشی رزرو کنم، موفق نمی‌شدم. بهشان زنگ زدم و گفتم که من این اتاق را می‌خواهم؛ ولی نمی‌توانم رزرو کنم. گفت شما این قدر (مثلا ۱۰ دقیقه) وقت دارید که پول را به این کارت واریز کنید، بعد اتاق برای شما رزرو می‌شود. همین کار را کردم. برای همان شب هم بلیت هواپیما داشتم. رفتم و اتاق هم مال من بود.

◆ در خصوص جغرافیای سفر، افراد نابینا و کم‌بینا چه نکاتی را باید در نظر بگیرند؟

در ارتباط با جغرافیای سفر، این مهم است که ما به یک شهر سفر می‌کنیم یا نه. این شهر کوچک است یا بزرگ. شهر در یک منطقه گرمسیر قرار دارد یا سردسیر. با توجه به اینکه بحث ما سفرکردن نابینایان و کم‌بینایان است، باید ببینیم که این شهر چقدر برای نابینایان و کم‌بینایان مناسب‌سازی شده است. ممکن است سفر ما در طبیعت باشد یا مکان به خصوصی که می‌خواهیم برویم. در شهر قرار نگرفته و به یک جای پرت باشد. ممکن است از نظر دسترسی به وسایل حمل‌ونقل مسئله داشته باشد. در این سفر خیلی برای من پیش آمد؛ یعنی من تصوراتی داشتم؛ اما بعدا دیدم که آن‌طور نیست. زمانی که در شهر همدان بودم، داشتم برای برنامه‌ریزی سفر به شهر بعدی که زنجان بود، اطلاعاتی از اینترنت می‌گرفتم. در جست‌وجوها جایی به نام قلعه بهستان را دیدم که در شهر ماه‌نشان زنجان واقع شده است. من تا آن زمان هیچ‌وقت اسم ماه‌نشان را نشنیده بودم. فکر کردم که آنجا را هم بروم. اول قصد داشتم بروم شهر سلطانیه برای دیدن گنبد سلطانیه. وقتی رفتم سلطانیه، از مسئول آنجا در مورد قلعه بهستان پرسیدم. تصور من این بود که این قلعه در شهر واقع شده است؛ اما گفت که قلعه بهستان در جایی بیرون از شهر است. در عین حال نه نگهبانی دارد. نه میراث به آن کاری دارد. یک قلعه رها شده در بیابان است که بخش زیادی از آن هم تخریب شده است. طبیعتا وسیله حمل‌ونقلی هم به آنجا وجود ندارد. با این حال گفتم من بایدِ بروم. رفتم شهر ماه‌نشان؛ شهر کوچکی که به تازگی شهر شده است و هنوز شکل و ظاهر روستایی دارد. یک مسافرخانه هم بیشتر نداشت. به آنجا که رفتم، گفتم که می‌خواهم بروم قلعه بهستان. چطور می‌توانم بروم؟

مسئول مسافرخانه گفت: پسر من ماشین دارد. این‌قدر از شما هزینه می‌گیرد و شما می‌توانید مکان‌های دیدنی خارج از شهر را با او بروید. من دیدم که پیشنهادش منطقی است. اینجا یک جای پرت است. با این شرایط چطور بروم، باید دوباره دست بلند کنم و اگر ماشینی من را ببرد، کجا پیاده کند. اصلا قلعه را بلد باشد یا نه. اصلا به قلعه برسم. چطور بروم تویِ قلعه؟ تمام اینها مسئله است. به همین دلایل گفتم که کند با تمام عشقم این کار را کردم. چون اگر من خواستم بروم شهر سلطانیه، وقتی رفتم سلطانیه برای دیدن گنبد سلطانیه، وقتی رفتم سلطانیه. از مسئول آنجا در مورد قلعه بهستان پرسیدم. تصور من این بود که این قلعه در شهر واقع شده است؛ اما گفت که قلعه بهستان در جایی بیرون از شهر است. در عین حال نه نگهبانی دارد. نه میراث به آن کاری دارد. یک قلعه رها شده در بیابان است که بخش زیادی از آن هم تخریب شده است. طبیعتا وسیله حمل‌ونقلی هم به آنجا وجود ندارد. با این حال گفتم من باید بروم. رفتم شهر ماه‌نشان؛ شهر کوچکی که به تازگی شهر شده است و هنوز شکل و ظاهر روستایی دارد. یک مسافرخانه هم بیشتر نداشت. به آنجا که رفتم، گفتم که می‌خواهم بروم قلعه بهستان. چطور می‌توانم بروم؟

◆ به عنوان سؤال آخر، برای افراد نابینا و کم‌بینا و کسانی که می‌خواهند سفر کنند یا فعالیتی را آغاز کنند، چه توصیه‌ای دارید؟

قدم اول مهم است که خودتان را در این راه بیندازید. بقیه‌اش خودش پیش می‌آید. به قول عطار:

تو پای به راه درنه و هیچ مپرس
خود راه بگویدت که چون باید رفت

شما باید قدم اول را بردارید و تزریمد. بعد از آن، جهان عجبی به شما اشتنیون می‌دهد. در عین حال دوراهی‌هایی هم سر راه شما قرار می‌دهد که با حل آن دشواری‌ها و مسائل به جوایز دیگری دست می‌یابید. من در این سفرها واقعا اینها را لمس کردم. هر جا که رفتم چقدر اتفاقات خوبی افتاد. چقدر جاها را دیدم. چه دوستان خوبی پیدا کردم و چه اتفاقات جالبی برای من افتاد. چیزهایی که فکر نمی‌کردم. یک جا در بدترین شرایط چیز خوبی از راه رسیده است. فقط قدم اول را بردارید. اگر بر ترس اولیه غلبه کنید. دیگر بقیه‌اش تمام است. مثل کسی که شنا بلد نیست؛ اما خودش را می‌اندازد در آب که شنا یاد بگیرد. متفور این است که باید قدم اول را بردارید. در پایان می‌خواهم این را خدمت دوستان عرض کنم که هر کاری می‌خواهید، می‌توانید انجام دهید. ما در جهانی زندگی می‌کنیم که مشمول کار زمان است. زمان بی‌رحمانه دارد می‌کند. اگر برای انجام کاری که د